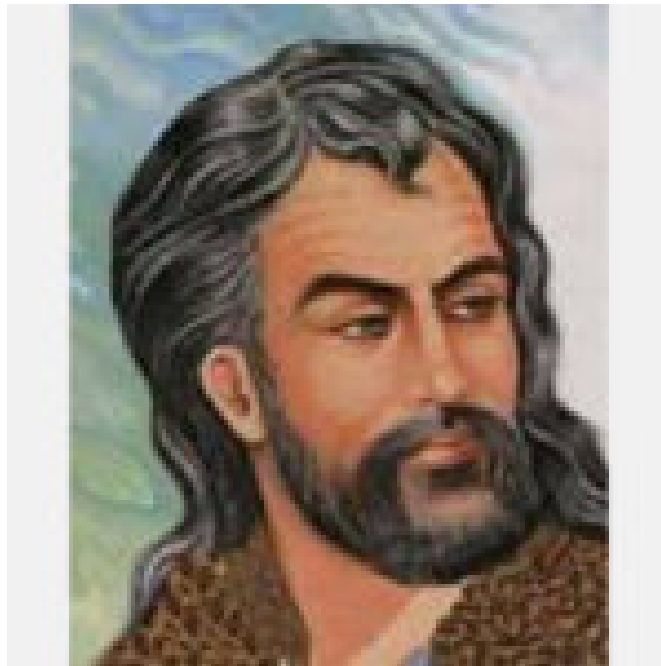


حافظ: رندی و شیوهی رندی

تفسیر غزل 371



بحر رمل مثنی مخبون مقصور
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

۱ - ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه ی کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

۲ - رقم مغلطه بر دفتر دانش ننزیم
حق ، بر ورق شعبده ملحق نکنیم

۳ - عیب درویش و توانگر به کم و بیش بدست
آن است که مطلق نکنیم

۴ - خوش برانیم جهان ، در نظر راهروان
اسب سیه و زین مغرق نکنیم

۵ - آسمان کشتی ارباب هنر می شکند
که براین بحر معلق نکنیم

۶ - شاه اگر جرعه ی رندان نه بحرمت نوشد

التفاتش

به می صاف مروّق نکنیم

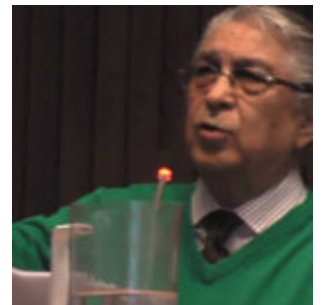
۷ - گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
باش که ما گوش باحق نکنیم

۸ - حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم براو
گفت جدل با سخن حق نکنیم

برای جوانان میهنم و دوستداران حافظ

منوچهر تقوی بیات

در باره ی غزل ۳۷۱ : در دیوان خانلری این غزل هفت بیت دارد و بیت هشتم در حاشیه نوشته شده است. اما قزوینی - غنی، مسعود فرزاد، انجوی، سایه و ... این غزل را هشت بیت نوشته اند. من آن بیت را که دیوان خانلری کنار گذارده اینجا در جای چهارم آورده ام. بیت نخست و پسین این غزل درباره ی "حق"؛ آیین راستی، یعنی شیوه ی اندیشه و زندگی



رندان سخن می گوید که در بیت ششم آمده است. در دیگر بیت های این غزل، نیز شیوه ی اندیشه و رفتار رندان در پهنه ی زندگی اجتماعی تبیین می شود. آنچه در این غزل بیشتر از هر چیز دیگر رندانه و شگفت آور است بیت پنجم و ششم غزل است که حافظ در این دو بیت نسبت به دو مرکز قدرت در جهان تعیین تکلیف نموده و روش ارائه می کند. در بیت پنجم آسمان که برترین قدرت جهان است مورد اعتراض و نفی قرار می گیرد و در بیت ششم شاه که قدرت مطلقه در روی زمین است مورد تهدید و بی اعتنایی واقع می شود.

بیت یکم غزل ۳۷۱:

۱ - ما نگوئیم بد و میل به ناحق
نکنیم

جامه ی کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

۱ - " ناحق " به معنی ناروا و بیداد است. " میل " کردن به معنی تمایل یافتن و رغبت کردن و منحرف شدن است. دلق یعنی جامه و تن پوش، " سیه " یا سیاه در برابر " ازرق " به کار رفته است. ازرق یعنی آبی، کبود و صاف و بی غش. سیاه به معنی تاریک و تیره است که بالا تر از آن رنگی نیست و هر رنگی را سیاه و تیره می کند. جامه ی مردم عزادار نیز " سیاه " است.

در دیوان حافظ سیاهی بیشتر به معنای یک رنگ است و در برابر سپیدی و روشنی به کار می رود. ازرق رنگ آبی و نیلگون است. رنگ جامه یا دلق صوفیان " ازرق " است. در جایی دیگر به صوفیان ازرق لباس و دل سیه می گوید؛ (۷ شماره بیت و ۱۹۶ شماره ی غزل از دیوان پرویز خانلری را نشان می دهد). حافظ می گوید که ما رندان دروغ و نا روا نمی گوئیم و به سوی بیداد و دغل تمایل پیدا نمی کنیم. در نیمه ی دوم بیت می گوید که با سیاه کردن جامه و یا بد نشان دادن دیگران، ما نمی کوشیم تا بیرون و نمای خود را پاک و آراسته نشان دهیم. در اینجا با واژه های دلق و ازرق مانند همیشه حافظ روی به صوفیان دارد و به آن ها که " دلق ازرق " می پوشند، کنایه می زند. " دلق " گونه ای رخت پشمینه است که صوفیان برتن کنند. واژه ازرق رویهمرفته پنج بار با همین معنی در دیوان حافظ بکار رفته است که تنها دوبار آن در برابر واژه ی سیاه است. در غزل ۱۹۶ می گوید: (غلام همت دُردی کشان یکرنگم - نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیه اند ۷/۱۹۶). دل سیه یعنی؛ بداندیش و بدخواه. درباره ی جامه ی سیاه علاوه بر تعبیری که در بالا آورده ام، جامه ی رهبانان؛ مردم خارج از دین و نیز جامه ی مردم عزا دار، هم سیاه است. حافظ هنگام بکار بردن واژه ها بیشترین بهره گیری از معنی واژه را در نظر داشته است، از همین رو شعر او از زاویه های گوناگون معنی های گوناگونی می دهد.

چکیده بیت ۱: ما سخن ناروا نمی گوئیم و جانب بیداد را نمی گیریم. جامه ی دیگران را ناپسند و آلوده، رخت خود را آبی و پاک و پالوده نشان نمی دهیم (ما چون صوفیان ازرق پوش نیستیم).

بیت دوم غزل ۳۷۱:

۲ — رقم — مغلطه بر دفتر دانش
نزنیم

سَرِ حق، بر ورقِ شعبده ملحق نکنیم

” رقم زدن“ یعنی نوشتن، توضیح دادن، نشان گذاردن، قیمت گذاردن، تایید کردن و... ”مغلطه“ به اشتباه انداختن. ”دفتردانش“ به معنی کتاب دانش و علم است که در برابر مغلطه آورده شده است. واژه ی ”حق“ در برابر ”شعبده“ آمده است، یعنی یقین، راست، درست و ... ”سَر حق“ یعنی راز درستی و راستی، ”شعبده“ به معنی تردستی، حقه بازی و نیرنگ می باشد. ”ملحق نکنیم“؛ به معنای آن است که پیوند نمی زنیم یا نمی افزاییم. یعنی کتاب دانش را با توضیحات اشتباه و دروغ نمی آلائیم و پیوند نمی زنیم. رازهای حقایق و راستی ها را در جهان بر برگ های نیرنگ و تردستی نمی افزاییم. یعنی ما از دانش ها و حقایق جهان سوء استفاده نمی کنیم و مانند صوفیان و دین مداران، به مردم دروغ و نیرنگ تحویل نمی دهیم.

چکیده بیت ۲: اشتباه و دروغ را به کتاب دانش در نمی آمیزیم. رازهای حقایق جهان را به کاغذی که برآن نیرنگ و حقه نوشته شده، پیوند نمی زنیم.

بیت سوم غزل ۳۷۱:

۳ — عیب درویش و توانگر به کم و بیش بدست

کار بد، مصلحت آن است که مطلق، نکنیم

”عیب“ یعنی؛ بدی، گناه، کمبود و ... این واژه در زبان فارسی هم به صورت اسم و هم به صورت فعل لازم و هم متعدی بکار می رود. نزد جوانمردان به معنی ارتکاب منهیات است و آن باطل کننده فُتُوَت و جوانمردی بود. در اینجا عیب بمعنی سرزنش کردن و کمبودی در چیزی دیدن است. ”کار بد“ می تواند به معنی ارتکاب منهیات باشد و آنگاه: ”مصلحت آن است که مطلق نکنیم؛“ یعنی درست آن است که ما بی هیچ چون و چرا، کار بد، انجام ندهیم. این شعر یاد آور آن پند باستانی: اندیشه ی نیک، گفتار نیک، کردار نیک است. ”درویش“ در برابر ”توانگر“ آمده و به معنی ندار و بی چیز است. ”مصلحت“ به معنی خیراندیشی، صلاح، روا و درست بودن است. ”مطلق“ یعنی بی قید و شرط، بدون چون و چرا، یک دست و... ارزش گذاری و داوری درباره ی مردم را، برپایه ی دارا و ندار بودنشان، نادرست و ناپسند می دانیم و می گوئیم ما رندان مردم را برپایه ی دارایی و قدرتشان ارزیابی نمی کنیم.

چکیده بیت ۳: سرزنش کردن مردم برای نداری و یا دارندگی کار بد و

نادرستی است. بهتر است که ما بی چون چرا، از کار بد پرهیز کنیم.

بیت چهارم غزل ۳۷۱

۴ - خوش برانیم جهان ، در نظر راهروان

فکرِ اسبِ سیاه و زینِ مُغَرَّقِ نکنیم

فرهنگ معین در زیر واژه ی راندن می نویسد: " برفتن واداشتن، روان ساختن، گذر کردن... نغی بلد کردن، تبعید کردن ... شرح دادن و نوشتن (مطلبی، تاریخی) ... " راهروان " یعنی روندگان راه، سالکان، مسافران و... " اسب سیاه " در تاریخ آمده است که اسب اسفندیار سیاه و نامش نیز سیاه بوده است. اسب سیاه يك دست، اسب ارزشمندی شمرده می شده است. فردوسی گفته است: " بیارید گفتا سیاه مرا - نبردی قبا و کلاه مرا " سیاه به معنی اسب سیاه نیز در فارسی بکار رفته است. " مُغَرَّق " یعنی غرق کرده شده، بنقره، آراسته. " زین مُغَرَّق " زینی است که غرق در نقره و طلا باشد مانند رخت مُغَرَّق. " خوش برانیم جهان... " یعنی جهان را به گونه ی ویژه ای بگذرانیم و یا جهان را به گونه ی ویژه ای شرح و تبیین کنیم که از نگاه روندگان خوش، خرم و نیکو باشد.

چکیده بیت ۴: جهان را به گونه ای بگذرانیم که از نگاه روندگان (مردم) خوب و خوش باشد. ما به اسب پربها و زین گرانقیمت، ارزش نمی اندیشیم.

بیت پنجم غزل ۳۷۱:

۵ - آسمان کشتی اربابِ هنر می شکند

تکیه آن به که براین بحرِ معلق نکنیم

" آسمان " یعنی؛ فلك، فضایی که در اطراف زمین و آبی رنگ است، ایزد آسمان؛ رب النوع آسمان که از کهن ترین خدایان ایرانیان به شمار می رود. قضا و قدر، سرنوشت، جایگاه فرشتگان و خدا. این واژه شانزده بار در دیوان حافظ آمده است و بیشتر به معنی خدا و یا نیرویی است که حاکم و قادر است، اما حافظ با کنایه از آن سخن می گوید، این معنا در شعرهای زیرپنهان شده است: (آسمان گومفروش این عظمت، کاندرا عشق - خرمن مه به جوی خوشه ی پروین به دو جو ۷/۳۹۹) و

یا (مرا مهرسیه چشمان ز سربیرون نخواهد شد - قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد ۱/۱۶۱) و ۸/۴ ، ۲/۱۵۰ ، ۳/۱۷۹ ، ۲/۲۷۳ ، ۷/۴۰۰ ، ۴/۴۲۶ ، ۷/۴۴۵ . در بیت پنجم آسمان چون آبی رنگ است، به دریا تشبیه شده است. "ارباب هنر" یعنی کسانی که صاحب هنر هستند؛ هنرمندان. این آسمان از نظرعوام دارای چنان قدرتی است که می تواند کشتی نازنین ترین آدمیان، یعنی هنرمندان را بشکند. چون آسمان معلق یعنی واژگون و پا درهواست پس نمی توان به آن تکیه کرد. یعنی چیزی که پا درهواست ، قابل اتکا و قابل اعتماد نیست. این قدرت آسمانی، سرنوشت هم می تواند باشد، اما در آن صورت خدایی که ادیان به آن باور دارند نفی می شود. یعنی " آسمان " آن قدرتی که به گفته ی عوام برسرنوشت آدم و عالم حاکم است، با فرزندگان و هنرمندان سرچنگ دارد. این قدرت پا در هوا که خودش نیز به جایی بند نیست، قابل اتکا نمی باشد و بهتراست که به آن تکیه نکنیم.

چکیده بیت ۵: خدای آسمان با هنرمندان سرچنگ دارد، بهتر است به این دریای واژگون تکیه و اعتماد نکنیم.

بیت ششم غزل ۳۷۱:

۶ - شاه اگر جرعه ی رندان نه بحرمت نوشد

التفاتش به می صاف مروّق نکنیم

۶ - "جرعه ی رندان" یعنی شراب ارزانی که رندان می نوشند. این شراب دُرْدآلود و کم بها است: (پیام داد که خواهم نشست با رندان - بشد به رندی و دُرْدی کشیم نام و نشد؛ ۵/۱۶۶ و نیز ۵/۹ ، ۵/۲۲ ، ۶/۴۲ ، ۱۱/۷۲ ، ۶/۱۰۶ ، ۳/۱۱۹ ، ۶/۱۲۷ ...). " حرمت" یعنی؛ آبرو، عزت، احترام و آنچه حفظ آن واجب است. " التفات " در لغت به معنی نگرش، اکرام، مهربانی، لطف و توجه است. در صنعت بدیع؛ " التفات" از مخاطبی به مخاطب دیگر روی کردن است که در اینجا رخ داده است و مخاطب شاعر، از شاه و رندان به شاه و ما تغییر یافته است. " مَرَوِّق" گونه ای از پارچه است که شراب را با آن صاف می کنند و به معنای از صافی گذشته؛ یعنی صاف و بدون دُرْد است. این که حافظ بخواهد شاه به شراب دُرْدآلود و ارزان رندان احترام بگذارد، توقع بیجایی است. مگر آن که این شراب حکمتی داشته باشد. همانگونه که پیش از این هم گفتم، نزد ایرانیان باستان و حافظ و نیز رندان، شراب، ازهرگونه که باشد، حتا دُرْد آلودش، پاک و گرامی بوده است در حالی که می و مسکرات برای مسلمانان و نیز شاه حرام و جزء منکرات است. حافظ در

اینجا می گوید اگر شاه این شراب دُرْدآلود ما را، که ما پاک و گرامی می داریم، محترم ندارد ما نیز به شراب صاف و گرانقیمت او، که ازدیدگاه مسلمانی خودش هم محترم نیست، حتا نگاه هم نخواهیم کرد. یعنی لازمه ی این که ما به شراب گرانقیمت شاه با نظر لطف نگاه کنیم آن است که شاه به می حرمت بگذارد و شراب رندان را با احترام بنوشد.

چکیده بیت ۶: اگرشاه شراب دُرْدآلود رندان را با احترام ننوشد، ما به شراب صاف و گرانقیمت او حتا نگاه هم نخواهیم کرد.

بیت هفتم غزل ۳۷۱:

۷- گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو توخوش باش که ما گوش باحق نکنیم

” حسود “ یعنی؛ بد خواه، رشک آور، کینه ور. ” احمق “ در فارسی به معنی نادان، بی خرد، بی هوش، دنگ و... است. این واژه درعربی صفت تفضیلی بوده و به معنی نادان تر، بی خردتر، بی هوش تر و ... می باشد. اگر بخواهیم ” احمق “ را نادان تر و بی خردتر بدانیم، دراین حالت آن رفیقی که از بدگویی ” حسودی “ رنجیده، نادان است زیرا نباید از سخن حسود برنجد. پس باو بگو ” خوش باش “ یعنی نادان مباش، و به این گونه یاوه ها میندیش. در اینجا پس از خدای آسمان و خدای روی زمین یعنی شاه، نادیده گرفتن و بی اعتنایی به مردم حسود را شیوه ی رندی می داند.

چکیده بیت ۷: اگر بدخواهی، ناروایی گفت و رفیقی (از روی نادانی) آزرده شد، به او بگو (نادان مباش) خوش باش ما نباید به کسی که نادان (یا از تو نادان تر) است، گوش بدهیم.

بیت هشتم غزل ۳۷۱:

۸ — حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او

ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

۸ — ” خصم “ یعنی دشمن، پیکارجو. ” خطا “ به معنی نادرست است. ” حق گفتن “ معنای راست گفتن و درست گفتن را دارد. ” جدل “ یعنی جنگ، ستیزه، پیکار و... جدل شیوه ی ویژه ای در مناظره و گفتگو و

در علم منطق است. آخرین و بدترین گروهی که در زندگی رودر روی رندان قرار دارد دشمن است و روشن است که شرائط اجتماعی اجازه و امکان درگیری با این دشمن را نمی دهد، بنابراین نباید دشمن را تحریک نمود و به ستیزه واداشت. می گوید اگر دشمن که در پی پیکار و جنگ است، مطلب نادرستی می گوید، خرده بر او نمی گیریم و بهانه بدستش نمی دهیم. چون دشمن است و می خواهد بنیاد ما را از بیخ برکنند. راز ماندگاری رندان در تاریخ نیز همین بوده است. اما اگر دشمن درست و راست گفت، ما با درستی و راستی سرستیز نداریم. این شیوه در منطق نیز درست و کارساز است، در ضمن با درون مایه ی بیت نخستین نیز سازگاری دارد. این غزل حافظ شیوه برخورد رندان را در برابر خدا، شاه، مردم حسود و دشمنان بیان می کند.

چکیده بیت ۸: حافظ اگر دشمن نادرست بگوید نادیده می گیریم و اگر درست بگوید با سخن درست و راست ستیزه نمی کنیم.

نتیجه: شیوه ی اندیشه و روش زندگی رندان در این غزل به روشنی بیان شده است. این که رند در میان مردم بد نام شده، نادرست است. راستی و درستی، شیوه ی رندان است و از دغل و دروغ پرهیزی کنند. به کسی تهمت نمی زنند، ظاهر آراسته ی دروغین ندارند. از دانش خود برای فریب مردم استفاده نمی کنند. توانگری را به ثروت و مکنث نمی دانند و سادگی و کم خواهی را مبنای زندگی خود قرار می دهند و به فضل و دانش و معنویت در زندگی بها می دهند. به آسمان تکیه نمی کنند. اگر شاه به رندان و شراب آنان بی احترامی کند از او رویگردان می شوند. به حسودان بها نمی دهند و از ستیز با دشمنان پرهیز می کنند. حرف درست را از دشمن نیز می پذیرند.

منوچهر تقوی بیات

یکم تیرماه ۱۳۹۹ خورشیدی برابر با ۲۱ ژوئن ۲۰۲۰ میلادی

“نه” به اعدام



اعلامیه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران
در اعتراض به احکام اعدام در ایران
[به انگلیسی](#)



اعتراضات مردم به گرانی بنزین در آبان ماه گذشته با شقاوت و بی رحمی کم نظیری سرکوب شد، نتیجه‌ی آن بیش از ۱۵۰۰ کشته و ۷۰۰۰ دستگیری تنها به مدت چند هفته بود. جمهوری اسلامی تا کنون حتا آمار کشته و دستگیر شدگان را اعلام نکرده است.



اینک این رژیم، برای ترساندن و زهرچشم گرفتن از مردم، قصد دارد جوانانی که در اعتراضات گذشته دستگیر شده‌اند را اعدام کند. امیرحسین مرادی، سعید تمجیدی و محمد رجبی، از معترضین جنبش آبان ۱۳۹۸، در یک دادگاه فرمایشی، که احکام آن را نیروی‌های امنیتی و اطلاعاتی نظام تعیین می‌کنند، به اعدام محکوم شده و در خطر مرگ قرار دارند.

جمهوری اسلامی ایران، امروزه، بیش از هر زمان دیگر، بقا و هستی خود را در خطر می‌بیند. از این رو، شمشیر را از رو بسته و هر صدای مخالف و اعتراضی را با سرکوب، اعدام و زندان پاسخ می‌دهد. کارگران معترض به عدم پرداخت دستمزد را شلاق می‌زند و به زندان می‌اندازد. زندانیان سیاسی مانند هدایت عبدالله پور را مخفیانه در زندان اعدام می‌کند. حتا فعالان مدنی مانند انجمن‌های حمایت از کودکان کار، دفاع از حقوق حیوانات و محیط زیست نیز از سرکوب در امان نیستند.

چنانچه مردم و اپوزیسیون آزادی‌خواه ایران امروز، در برابر این موج جدید سرکوب، زندان و اعدام، دست به اعتراض و مبارزه گسترده زنند، احکام جنایت‌کارانه‌ی رژیم به اجرا گذاشته شده و ادامه خواهند یافت. باید صدای اعتراض به اعدام‌ها و جنایت‌های جمهوری اسلامی را بلند کرد و به گوش مجامع بین‌المللی رساند. باید برای جمهوری اسلامی هزینه‌ی سرکوب را چنان سنگین کرد که توانایی ادامه‌ی آن را نداشته باشد.

رویدادهای اخیر در ایران، بار دیگر خط بطلان بر دیدگاه و نظر آن بخش از "مخالفان" حکومت جمهوری اسلامی می‌کشد که هنوز بر اصلاح رژیم پای می‌فشارند. حکومتی با چهل و یک سال کارنامه بی بدیل خود در سرکوب، زندان و کشتار، که هم‌چنان در استمرار چنین سیاستی می‌تازد و در آن هیچ‌گونه نشانی حتی از تغییرات و اصلاحاتی جزئی دیده نمی‌شود. دستگیری روزنامه‌نگاران، نویسندگان و دگراندیشان هنوز و با شدت ادامه دارد.

جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر با بحران‌های متعددی دست به گریبان بوده است. تظاهرات گسترده مردم در دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸، اعتراضات معلمان، بازنشستگان و مالباختگان، اعتصابات مداوم و پی در پی کارگران هفت تپه، هپکو و دیگر اعتراضات سراسری در کنار بحران اقتصادی و تحریم‌ها و شیوع ویروس کوید-19... نمونه‌هایی از بحران فزاینده رژیم می‌باشند. تحریم‌های وسیع و گسترده آمریکا نیز این بحران‌ها را تشدید کرده که بار و فشار اصلی آن بر دوش مردم ایران است.

جمهوری اسلامی، با سیاست‌های نابخردانه‌ی خود، کشور ما را با بیشتر کشورهای جهان و منطقه درگیر دشمنی‌ها و رقابت‌های هژمونی‌طلبانه کرده است. تنها کشورهای محدودی با این نظام نابهنگام هنوز مراوده دارند که آنان نیز به دنبال ستن قراردادهای اسارت بار با ایران هستند.

واقعیت این است که این نظام برای بقای خود از اعدام و جنایت تا به حراج گذاردن کشور ما آبائی ندارد و هیچ راهی جز سرنگونی این رژیم دینی ترور و وحشت باقی نمانده است.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران احکام اعدام جوانان معترض آبان ماه گذشته را با انزجار محکوم می‌کند و خواستار لغو فوری احکام اعدام صادره در بی‌دادگاه‌های رژیم، حذف مجازات اعدام و آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران است.

برقرار باد آزادی، جمهوری، دموکراسی و لائیسیت

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

30 ژوئن 2020 - 10 تیر 1399

[متن به زبان انگلیسی](#)

آدرس تماس با شورای هماهنگی ج.ج.د.ل.ا.:

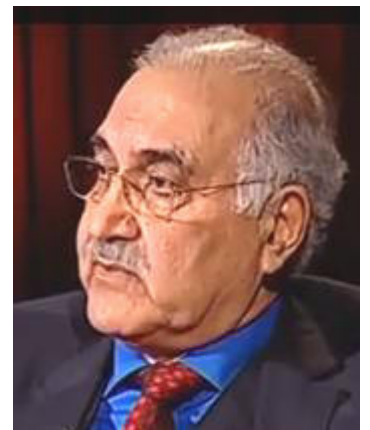
jomhour.i.democrat.la.i.c@gmail.com

آدرس تارنمای ندای آزادی:

“دموکرات” هایی که الگوشان دیکتاتورها هستند!

همایون مهمنش

امروز تقریباً همه گروههای اپوزیسیون جمهوری اسلامی خود را دموکرات میدانند. معذالک هنوز به گروههایی برمیخوریم که همزمان با ادعای دموکرات بودن، دیکتاتورهای مانند استالین، خمینی یا رضا شاه و محمدرضا شاه را الگو میدانند و تضادی هم در این ترکیب نمی بینند. این نوشته به طرفداران پادشاهی در ایران می پردازد.



اوایل اردیبهشت ماه امسال ایمیلی توسط گروهی که خود را “مشروطه خواه” و “لیبرال دموکرات” مینامد ارسال شد که در آن عکس نسبتاً بزرگی از رضا شاه زیر تیتراژ “یادمان فرمان تاریخی رضاشاه پهلوی در لغو کاپیتولاسیون” نوشته بود:

“در روز پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ خورشیدی، رضاشاه پهلوی در دومین سالگرد تاجگذاری خویش در کاخ گلستان و در حضور هیئت دولت و جمعی از سیاستمداران ایرانی، خطاب به نخستوزیر -مستوفیالممالک- طی فرمانی الغای کاپیتولاسیون را صادر کردند”. ادامه مطلب نیز تعریف و تمجید از رضا شاه و اقدامات او بود.

گروه “لیبرال دموکرات” و “مشروطه خواه” برایش اهمیتی ندارد که الغای کاپیتولاسیون بعنوان یک خواست ملی از وظایف یک دولت منتخب

ملت است و نه پادشاه و اینکه چنین فرمانی از سوی شاه حتی در مورد الغای کاپیتولاسیون، عملی خلاف قانون اساسی مشروطه بوده است. برای این گروه اینکه رضا شاه مشروطه را تعطیل کرد، تمام قوا را در دست خود متمرکز و دیکتاتوری را بر کشور حاکم ساخت قابل ذکر نیست. برایش اهمیتی ندارد که قانون اساسی مشروطه شاه را "از مسئولیت مبری" میدانست، برای او مقامی تشریفاتی قائل بود، خواهان حاکمیت ملت، جدایی قوای سه گانه، تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی برای واگذاری امور محلی به ایشان (از جمله نظارت بر انتخابات) و نفی هرگونه دیکتاتوری و حکومت فردی بود.

طرفداران گروه "لیبرال دموکرات" و "مشروطه خواه" با وجود اینکه مدتهاست در دموکراسی های غربی زندگی میکنند، نادیده میگیرند که در کشورهای پادشاهی با نظام دموکراسی - که خود ایشان دائما به آنها اشاره دارند تا نشان دهند که دموکراسی با سیستم پادشاهی مغایرتی ندارد - پادشاه یک مقام تشریفاتی است. در این کشورها احزاب منتخب مردم مقامی بالاتر از پادشاه دارند، پادشاه حق دخالت در امور کشور را ندارد و تنها تصمیمات ارگانهای اجرائی کشور و در واقع احزابی که در راس امورند را امضا و یا آنها را در مجلس قرائت میکند. "لیبرال دموکرات های مشروطه خواه" ما اما علیرغم اینکه همه اینها را می بینند همچنان از "فرمان" شاه سخن میرانند.

لازم به ذکر است که مقایسه نظام پادشاهی در ایران با پادشاهی در کشورهایمانند انگلیس، سوئد و هلند که هم دموکراسی و هم سلطنت مشروطه دارند نادرست است زیرا مردم اروپا پس از نزدیک به هزار سال مبارزه علیه سلطه دین و کلیسا، حدود 400 سال علیه استبداد شاهان مبارزه کردند. طی این مبارزات چند پادشاه مستبد اعدام شدند و تنها در کشورهایی که شاهان نقش تشریفاتی داشتند و در اداره امور کشور دخالت نمیکردند، پادشاهی باقی ماند.

متأسفانه ایرانیان نیز تجربه مثبتی از قانونمداری شاهان در دوران پسامشروطه ندارند. این شاهان دست به سه کودتا علیه قانون اساسی مشروطه زدند تا قدرت را به خود منحصر کنند: کودتای محمدعلی شاه در سال 1278، رضا خان در سال 1299 و محمدرضا شاه در سال 1332.

در دوران حکومت رضاشاه امتیاز نفت ایران به انگلیس به مدت ۶۰ سال (تا ۱۳۷۲) تمدید شد. او نمایندگان مجلس را در لیستی می نوشت و سپس نظیر نظارت استصوابی امروز، از نظامیان خود میخواست که اسامی ایشان را از صندوقهای انتخاباتی بیرون بیاورند. انجمن های ایالتی

و ولایتی برچیده شد. توسط دستگاه او بسیاری از مخالفان و منتقدان مانند سردار اسعد بختیاری، فرخی یزدی، کیخسرو شاهرخ و سید حسن مدرس و برخی از دستیاران حکومتی او مانند تیمورتاش و فیروز میرزا نصرت‌الدوله به قتل رسیدند. همچنین علی اکبر داور که از او به عنون بنیانگذار دادگستری ایران یاد میشود مورد غضب وی قرار گرفت و مجبور به خودکشی شد یا به قتل رسید. رضا شاه که در آغاز ثروتی نداشت، همچنین با کشتن افراد ثروتمند و ضبط اموال ایشان یا از طریق خرید اراضی دولتی به قیمت ارزان، به ثروت اندوزی پرداخت بطوری که در پایان حکومتش یکی از ثروتمندترین افراد ایران بود.

پس از خلع رضا شاه توسط انگلیس در شهریور 20 و روی کار آمدن محمدرضا شاه آزادی‌هایی بر کشور حاکم شد، احزاب و تشکل‌های سیاسی مختلفی آغاز به فعالیت کردند و تعداد کمی از نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یافتند. تا مدتی امید میرفت که "شاه جوان" از گذشته بیاموزد و مطابق قانون سلطنت کند. اما با ملی شدن صنعت نفت و انتخاب دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری که مصمم بود این قانون را به اجرا درآورد، سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس برای پیشبرد منافع سیاسی و اقتصادی خود در صدد ساقط نمودن دولت او برآمدند و بالاخره با همکاری دربار و روحانیون تطمیع شده در 28 مرداد 1332 کودتا کردند. کودتایی که شکست آزادی و دموکراسی در ایران بود. مصدق زندانی و در یک دادگاه فرمایشی محاکمه شد و تا پایان عمر در قلعه احمد آباد تحت نظر و عملاً زندانی بود. محمدرضا شاه نیز پس از کودتا خلاف قانون اساسی مشروطه، تمام قدرت را در انحصار خود گرفت و با دیکتاتوری بر کشور حکومت راند. آزادیخواهان زیادی دستگیر، شکنجه، زندانی و یا به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. احزاب ممنوع گردیدند. هرگونه مقاومت سرکوب شد. مطبوعات سانسور و آزادی‌های تضمین شده در قانون اساسی برچیده شدند (1)(2). دادگاه‌های فرمایشی علیه مصدق و سایر آزادیخواهان سرآغاز و پایه برگذاری بیدادگاه‌هایی شدند که هنوز در دیکتاتوری آخوندی ادامه دارد.

پیامدهای کودتا

قانون اساسی مشروطه حاصل توافق نمایندگان ملت و اساس و نماد وحدت ملی ایرانیان بود. کودتاهای 1299 و 1332 علیه این قانون و دیکتاتوری پس از آن، تیشه به ریشه همان قانون اساسی زد که امروز سلطنت طلبان خود را بر اساس آن "مشروطه خواه" مینامند. تبانی دربار و چند روحانی با بیگانگانی که برای پیشبرد منافع خود دولت قانونی و ملی دکتر مصدق را ساقط نمودند، شکاف میان دولت و ملت را

تعمیق بخشید.

سرکوب و ممنوعیت احزاب و تشکل های سیاسی، صنفی و سندیکائی که از یک سو خواست های مردم و گروه های اجتماعی را طرح و نمایندگی میکردند و از سوی دیگر نظم دهنده حرکت های اعتراضی مردم بودند و جلوگیری از فعالیت علنی ایشان، باعث شد که جامعه این تشکل ها را که میتوانستند ابزار اعتراض به نابسامانی ها، دفاع از حکومت قانون و قدرت نمایی سازمان یافته مردم باشند را از دست بدهد به نحوی که در بهمن 57 هیچ نیرویی توان مقابله با روحانیون و روشنفکران مذهبی که سالها در مساجد، جلسات قرآن خوانی و حسینیه ارشاد از امکان ارتباط وسیع با مردم برخوردار بودند را نداشت.

شرائط نامبرده تبادل فکر و نظر و ارتقاء آگاهی سیاسی را مشکل، مطالعه متون، کسب تجربه و آموزشهای سیاسی و تشکیلاتی را غیر ممکن ساخت و سبب کمبود در فرهنگ سیاسی ایرانیان و زمینه ساز افتادن بخش بزرگی از ایشان به دام روحانیون تمامیت خواه شد.

علاوه بر اینها دیکتاتوری این تصور را در جامعه تقویت کرد که گویا میشود با ایجاد ترس از زندان و شکنجه و اعدام در مردم، به خواست ایشان و گروه های اجتماعی بی اعتنا بود و اعتراضاتشان را برای همیشه سرکوب نمود. کودتا و استبداد پس از آن همچنین حامل این پیام بود که هر فرد یا گروه که خود را "مصلح" پنداشت، حق دارد بی اعتنا به قانون، با کودتا و اعمال زور قدرت را تصاحب کند و بر کشور حکومت نماید. تفکری که خمینی و خامنه ای نیز از آن بهره گرفتند.

طرفداری از مدرنیته؟

طرفداران سلطنت در ایران خود را طرفدار مدرنیته، توسعه اقتصادی و پیشرفت قلمداد میکنند. حال آنکه مدرنیته با زور و بدون رعایت قانون و حقوق و آزادیهای انسانی و شهروندی، به ویژه آزادی های سیاسی حاصل نمیشود. جوامع دیکتاتوری فرسنگها از مدرنیته فاصله دارند. کشوری که شهروندان آن از حقوق و آزادی های انسانی و شهروندی محروم باشند حتی اگر به پیشرفت هایی هم در زمینه اقتصادی و زیربنایی دست یابند، موفقیت های آن بی ثبات و ناپایدارند.

ویژگی مهمی که در نظرات سلطنت طلبان دیده میشود بر خورد سطحی و راه حل های مکانیکی ایشان در برخورد با مشکلات جامعه است. یک نمونه این تفکر سطحی است که مدرنیته بدون رعایت حقوق و آزادی

انسانهایی که باید از آن بهره مند شوند و تنها با ایجاد زیربناها و وضعیت اقتصادی حاصل میگردد.

نمونه دیگر این طرز فکر بوجود آوردن احزاب از بالا بود. محمدرضا شاه تصورش از حزب این بود که میتواند به دلخواه با فرمان از بالا هر حزبی را که بخواهد ایجاد کند. به دستور او در فاصله کوتاهی احزاب مختلفی با نامهای مردم، ملیون، ایران نوین و رستاخیز بوجود آمدند که همگی پس از مدت کوتاهی از میان رفتند.

نمونه دیگر، طرح شاه با این تصور بود که میشود با امکانات مالی توسعهی اقتصادی را خرید و از جنبه‌های دیگر مسأله غافل بود. می‌خواست در طول ده-پانزده سال از یک کشور جهان سومی، بنا به تبلیغات آن زمان، پنجمین قدرت صنعتی و نظامی جهان را بسازد و گمان میکرد با داشتن پول نفت، در چنگ داشتن تمامی قدرت، و با صدور فرمان همه چیز همان میشود که او می‌خواهد(3).

الگوبرداری

درجه ای از آگاهی و ژرفای فکر لازم است تا شخص به تضادها در نظرات خویش پی ببرد. شاید اگر گروه‌های سلطنت طلب مدعی دموکراسی کمی عمیق تر فکر میکردند و از خود می‌پرسیدند که اگر دموکرات هستیم چرا دیکتاتورها الگوهای سیاسی ما هستند و اگر مشروطه خواهیم چرا پادشاهانی که در دوران سلطنت خویش مشروطه را تعطیل کردند نماد مشروطه خواهی ما میباشند، این راه را ادامه نمی‌دادند. علت عدم پی بردن به این تضاد میتواند این هم باشد که بسیاری بر مصداق "هر کس از ظن خود شد یار من!" در حرف هوادار این یا آن مکتب سیاسی جدید میشوند، ضمن اینکه همچنان تفکر، عادات و رفتار اجتماعی گذشته خود را مناسب این مکتب نمیکنند.

طرفداران این طیف که خود را مشروطه خواه میدانند، اصل و جوهر قانون اساسی مشروطه که در بالا به آن اشاره شد را نادیده میگیرند و تنها جنبه پادشاهی آن قانون را که در مقایسه با دموکراسی و قانونمداری نکته ای فرعی است، عمده می‌بینند.

اینکه از مشروطه به بعد تا جمهوری اسلامی گامهای موثری در زمینه اقتصاد، ساختن زیرساختارهای صنعتی و رفاه عمومی برداشته شد - مهندس احمد زیرک زاده از اندیشمندان جبهه ملی ایران علت آن را تکانی که نهضت مشروطه به ایران داد میداند (4) - و بخشی از این اقدامات در دوران رضا شاه یا محمدرضا شاه صورت گرفت، دلیلی برای

توجیه الگو دانستن دیکتاتورها توسط یک نیروی خواهان دموکراسی نیست. کما اینکه بیسمارک صدر اعظم آلمان را هم که در زمان خود بی اعتنا به پارلمان اصلاحاتی در این کشور صورت داد و عنوان "صدر اعظم آهنین" را گرفت، هیچ گروه دمکرات در آلمان الگوی خود نمیداند.

تفکر سیاسی

طیف مدعی دموکراسی سلطنت طلب بیش از آنکه با انتقادی قاطعانه و بدون بازگشت به حکومت های خلاف قانون اساسی مشروطه رضا شاه و محمدرضا شاه برخورد و کوشش در برقراری ارتباط صادقانه ای با مردم باشد، تلاش خود را همچنان معطوف تکذیب و به دست فراموشی سپردن آن دوران و گاه حتی دموکرات جلوه دادن حکومت پهلویها میکند. این موید آنست که طیف نامبرده هنوز هم همان روش ها یعنی کودتا علیه قانون اساسی و استقرار دیکتاتوری را مردود نمیداند. حتی گروه لیبرال دموکرات و مشروطه خواه نیز که گفته میشود نسبت به دیگر سلطنت طلبان مواضع معتدل تری دارد به جای محکوم نمودن روشن و قاطعانه کودتا و 50 سال حکومت خلاف قانون اساسی مشروطه از "اشتباهاتی" در گذشته صحبت میکند ولی همچنان از اقدامات رضا شاه تجلیل میکند.

طیف نامبرده هنوز کودتای 28 مرداد را که همه جا از آن به عنوان خطای بزرگ در سیاست خاورمیانه‌ی غرب پس از جنگ یاد میشود، کودتایی که خود مقامات آمریکا و سیاستمداران و نویسندگان انگلیس نیز به آن اذعان دارند و بابت آن از مردم ایران مکرر پوزش خواسته اند، افسانه می خوانند و ابعاد صدماتی که کودتا و دیکتاتوری پس از آن به ایران و مردم ایران زد را انکار میکند.

بدتر از همه اینکه هواداران این طیف به سبک همان دوران تصور میکنند میتوان با تبلیغات، هر واقعیت را افسانه و هر افسانه را واقعیت جلوه داد یا اگر چشم را بر واقعیتی ببندیم آن واقعیت هم دیگر وجود نخواهد داشت. می خواهند کودتایی که باعث شد آرزوهای آزادیخواهانه ملت ایران پایمال گردد و دیکتاتوری پس از آن جوانان کشور را نهایتاً به یک حرکت مسلحانه و اسلام‌گرایی افراطی کشاند که حاصل آن رژیم کنونی ایران است را به عنوان افسانه به مردم بفروشند.

نقشی که این طیف برای پادشاه قائل است تفاوت اساسی با نقشی که

مذهبیون برای خمینی و خامنه ای به عنوان حلال مشکلات، نماینده خدا، ولی فقیه و رهبر قائلند ندارد. اعم از "لیبرال دموکراتهای مشروطه خواه" یا دیگران در طیف سلطنت عملاً ساختاری را برای اداره کشور تبلیغ میکنند که در آن فرد پادشاه رتق و فتق همه امور را در دست دارد، فرمان میدهد و رای او بالاتر از تمامی اعضا دیگر جامعه است. همین تفکر بوده که از خمینی، فردی با افکار دوران بربریت و خامنه ای، فردی که به گفته خودش باید به حال جامعه ای که وی را رهبر بدانند گریست، "رهبر" ساخته است.

واقعیت هم این است که وقتی نیرویی با روش هایی در گذشته "موفق" بوده است به سختی میتواند از آن روش ها فاصله بگیرد و هر جا هم که شکست می خورد به جای پذیرش اشتباه خویش، تصورش اینست که به روشهای گذشته درست یا با شدت لازم عمل نکرده است.

علیرغم آنچه که در باره کودتا، دیکتاتوری پهلوی ها و پیامدهای آن ذکر شد، هنگامی که با هواداران طیف سلطنت طلب صحبت از قانون شکنی پهلوی ها، دیکتاتوری، کودتاهای 1299 و مرداد 1332 و نقض حقوق و آزادی ها در آن دوران میشود، ایشان در عوض برخورد درست به آن دوران، می خواهند که دیگران به گذشته ها برنگردند. این درحالیست که خود آنها تبلیغات خویش را بر اساس تجلیل از آن دوران قرار داده اند و تفکر و عملکرد سیاسی امروز ایشان نیز تنها در ارتباط با آن گذشته و در نظر گرفتن ویژگی های آن دوران قابل درک و توضیح میشود.

از سلطنت طلبان که بسیاری از ایشان در دموکراسی های غربی زندگی میکنند و در مسیر اخبار و اطلاعات هستند قاعدتاً انتظار میرفت که پس از چندین دهه زندگی در این کشورها، تفاوت شهروند در یک دموکراسی بودن با شهروند در یک نظام دیکتاتوری بودن را بدانند و به اهمیت رعایت قانون، حقوق و آزادی ها پی برده باشند. شاید به این جهت است که ایشان نیز برخی واژه ها مانند آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم در صحبت هایشان یافت میشود. حل آنه در عمل هیچگونه تغییر اساسی در تفکر و عملکرد سیاسی ایشان دیده نمیشود.

ایشان هویت سیاسی خود را کاملاً به دوران رضا شاه و محمدرضا شاه گره زده اند و از اینکه در ایران چند نفر طرفدار رضا شاه و همراه او دیکتاتوری اش فریاد "رضا شاه روح شاد" را سر میدهند مسرور میشوند. طیف نامبرده حکومت شاهان پهلوی را الگوی خویش میدانند و هواداران آن در هر فرصتی عکس های رضاشاه و محمدرضا شاه را بالا

میبرند. آنهایی که با طرفداران این طیف در فضای مجازی سر و کار دارند مکرر دیده اند که اعضای این طیف عموماً به جای شرکت در بحث و جدل سیاسی، به مخالفان اتهام میزنند و گاه آنها را حتی تهدید نیز میکنند.

برخورد این طیف سیاسی با اعدام و شکنجه و قتل زندانیان در دوران پهلوی ها و اینکه در آن دوران نیز ایران سالها در صدر لیست اعدام بود، برخوردی "کم‌ی" است؛ به زعم ایشان چون جمهوری اسلامی بیشتر اعدام و شکنجه میکند، مشابه همین رفتارها در دوران پهلوی ها به حساب نمی آید. طیف مزبور در تمام 41 سال گذشته علیه فعالان و سازمانهای سیاسی آن دوران تبلیغ کرده و حتی امروز نیز حتی برای فعالیت سیاسی و اعتراض مخالفان علیه حکومت خلاف قانون و دیکتاتوری پهلوی ها قائل نیست. این طیف سقوط رژیم پیشین را نتیجه دیکتاتوری و سایر اشتباهات بزرگ سیاسی نمیداند بلکه آن را نتیجه اعتراض مخالفان و قدرناشناسی مردم قلمداد میکند. گاه نیز به روشنی میگویند که سرکوب ها برای جلوگیری از سقوط آن نظام و افتادن به وضعیت کنونی و بنابراین به حق بوده است. آقای پرویز ثابتی مسئول امنیتی و سخنگوی ساواک رژیم گذشته در کتابش به نام "در دامگه حادثه" علت سقوط رژیم گذشته را عمل نکردن به پیشنهاد ایشان مبنی بر دستگیری شمار بیشتر و برخورد شدید با مخالفان در آخرین ماههای حکومت محمدرضا شاه میداند.

طیف سلطنت طلب در رابطه با همان جهان بینی مشتق از کودتاهای رضا شاه و محمدرضا شاه که نیروهای بیگانه در آنها نقش داشتند، همچنان برای قدرتهای خارجی نقش تعیین کننده در تحولات سیاسی ایران قائل است. آقای رضا پهلوی بی پرده از کوشش برای جلب پشتیبانی آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی در ارتباط با تغییر رژیم در ایران سخن میگوید. طیف نامبرده کنار آمدن با آمریکا، اسرائیل و عربستان و جلب حمایت ایشان را کلید موفقیت در پایان دادن به جمهوری اسلامی میداند و کوشش دارد قدرتهای نامبرده را به پشتیبانی و شرکت در این کار تشویق کند. تصور البته اینست که آنها پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، قدرت را مانند کودتاهای پیشین به خانواده پهلوی میسپارند.

این تصور که قدرتهای خارجی جمهوری اسلامی را برای طیف سلطنت طلب بر می اندازند و حکومت را به ایشان واگذار میکنند هنگامی در ایشان قوت گرفته است که جهان شاهد سرنوشت عراق، افغانستان، سوریه و لیبی بوده و قدرتهای نامبرده مکرراً نشان داده اند که

هدفشان از تغییر و تحولات تنها حل مشکلات خودشان است. امری که خود آمریکایی ها بارها (از جمله با عبارت "اول آمریکا") گفته اند و آقای ترامپ نیز بارها تکرار نموده که خواهان کنار آمدن با جمهوری اسلامی است.

کدام الگو؟

اگر فعالیت سیاسی چیزی به ما آموخته باشد اینکه باید گفته ها و هدفگذاری های افراد و گروه های سیاسی را جدی گرفت. همانطور که باید نوشته های خمینی در مورد حکومت اسلامی را جدی می گرفتیم.

هنگامی که الگوی یک طیف دیکتاتورها باشند میتوان مطمئن بود که اگر این طیف امکان یابد، کوشش خواهد نمود همان رفتاری که با آن "موفق" بوده است یعنی کودتا علیه قانون اساسی و استقرار دیکتاتوری را بار دیگر بکار گیرد. آنهایی که در گذشته کتاب خمینی را خوانده بودند، تصور میکردند آنچه او نوشته است شوخی است و کسی آن حرفها را دنبال نخواهد کرد. حال آنکه دیدیم چگونه عده ای با همان افکار کشور را به نابودی کشاندند. وقتی الگوی گروهی دیکتاتورها باشند، میتوانیم مطمئن باشیم که آنها وقتی امکان یابند آنطور که الگوهایشان می آموزند عمل میکنند.

مضافا اینکه هنگامی که یک طیف افراطی یا پوپولیستی دستش به جایی برسد، عموما بخش های افراطی آن طیف و نه انسانهای معتدل آن دست بالا را خواهند داشت. بسیاری انسانهای معتدل مذهبی هم در طیف مذهبیون بودند ولی نتوانستند در نهایت از اقدامات مخرب خمینی، خامنه ای و جمهوری اسلامی جلوگیری کنند. بدون تردید در میان سلطنت طلبان نیز افراد میهن دوستی هستند اما ایشان نیز احتمالا نخواهند توانست در صورت موفقیت مانع آن شوند که طیف نامبرده ما را بار دیگر به قانون شکنی و دیکتاتوری بکشاند.

به نظر اینجانب طیف نامبرده خطری جدی برای دموکراسی آینده ایران است و میتواند باعث تکرار تاریخ یعنی کودتا علیه قانون اساسی، خودکامگی و با آن سرکوب و خشونت و از بین بردن آزادی ها شود. با شناخت از ویژگی های طیف یاد شده هیچ فرد یا نیرویی که خواهان دموکراسی است، نمیتواند بدون توجه به این ویژگی ها، تا زمانی که تغییرات اساسی در رفتار و عقاید این طیف و قطع ارتباط روشن آن با گذشته استبدادی اش مشاهده نشود، آن را هم پیمان خود برای استقرار دموکراسی در ایران بداند. هم به این علت است که امروز بیشتر

گروه‌های سیاسی ایران خواهان نظام جمهوری هستند.

امروز دو الگو یا دو مدل سیاسی برای انتخاب در مقابل ملت ایران قرار دارد. یا بازگشت به دوران پهلوی ها و تکرار همان اشتباهات یا انتخاب الگویی که قائم مقام، امیرکبیر، مبارزان و متفکران صدر مشروطه، مصدق و بختیار به ملت ایران ارائه داده اند و آن استقرار دموکراسی، رعایت قانون، جدایی دین از حکومت، حکومت ملی مجری قانون اساسی دموکراتیک و متکی به رای آزادانه مردم است.

همایون مهنش

5 تیر 1399 برابر 25 ژوئن 2020

hmehmaneche@t-online.de

www.homayun.info

▪ در این دوران از ترس ساواک نه تنها مردم عادی جرات بحث سیاسی نداشتند بلکه حتی نمایندگان مجلس نیز حق دخالت در سیاست را نداشتند (از [مصاحبه با مهندس ذوالنور](#) رئیس فقید شورای عالی نهضت مقاومت ملی ایران): "یکبار آقای اقبال داشت سخنرانی میکرد. یکی از وکلا گفت "صحیح است". آقای اقبال نخست وزیر برگشت به آن نماینده مجلس گفت: "من به این صحیح است تو احتیاج ندارم. من غلام خانه زاده اعلیحضرتم و ایشان هرچه به من بگویند، من حرف ایشان را گوش میکنم".

▪ اعتراف گیری با شکنجه و وادار کردن متهمان به اعتراف در تلویزیون یکی از شگردهای ساواک برای درهم شکستن شخصیت و مقاومت مخالفان و همچنین تحقیر و تهدید مردم آگاه بود تا با ایجاد ترس و وحشت ایشان را از اعتراض و مقاومت باز دارد.

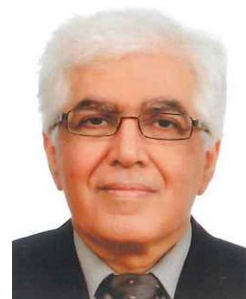
(3) داریوش آشوری : [چرا سلطنت پهلوی ناتمام ماند، چرا انقلاب شد؟](#)

(4) کتاب خاطرات مهندس احمد زیرک زاده: پرسش های بی پاسخ و سالهای استثنایی

هیچکس نا موس هیچکس نیست!



فاضل غیبی



– سارا رخشانی پانزده ساله باردار با ضربات چاقو توسط همسرش در زاهدان به قتل رسید.

– رومینا اشرفی سیزده ساله در تالش پدرش با داس سر او را برید.

– پروین پالانی پانزده ساله در سرپل‌ذهاب با روسری توسط برادرش خفه شد.

– فاطمه محمدی در سرپل‌ذهاب با شلیک گلوله به دست همسرش به قتل رسید

– فاطمه بریحی نوزده ساله در آبادان به دست همسرش سربریده شد.

– ریحانه عامری بیست و دو ساله در کرمان پدرش با تبر سر او را از بدن جدا کرد.

...

پس از دو سده، آش دستپخت ملایان این روزها آماده شده است، تا بصورت رواج قتل‌های ناموسی به دنیا نشان دهد که هم‌آن فخرفروشی‌ها دربار فرهنگ والای ایرانی یاوه‌ای بیش نیست. نه آنکه گذشتگان ایرانیان از چنین فرهنگی برخوردار نبودند، بلکه ما امت اسلام‌زده امروزه به چنان مغاکی درغلطیده‌ایم، که دیگر آیندگان آنان نیستیم.

حال اگر بپرسیم، دو سه نمونه قتل‌های ناموسی چه ربطی به اوضاع کلی کشور دارد، پاسخ این است که آنها نه فقط رویدادهایی اتفاقی، بلکه با توجه به توحش به نمایش گذاشته شده، سقوط مدنی و اخلاقی جامع ایران را نشانه گذاری می‌کنند و برای درک آن کافی نیست، فقط انگشت اتهام را به سوی وحشیگری و فساد ملایان حکومتگر بگیریم، بلکه باید در پی روندهایی در دوران معاصر ایران بود، که سبب سقوط مدنی ایران در دو سده گذشته شدند.

این سقوط را در تاریخ معاصر برای نخستین بار میرزا آقاخان کرمانی درک کرد. او که شاهد کشتار فجیع بابیان در تابستان 1852م. در کوچه و بازار تهران گشته بود، نوشت:

«کجایند پیشینیان ایران که سر از دخمه بردارند و ببینند خوی زشت شترچرانان عرب، چنان در نهاد ایرانیان رخنه کرده که ریختن خون را بسیار مبارک می‌پندارند...» (1)

نکته مهمی که از نظرها دور مانده، اینست که در گذشته در طول قرن‌ها حتی در سایه شاهان «آدم‌خوار» صفوی نیز قتل‌های فجیع تنها بدست ملایان و یا حکام رخ می‌داد و با آنکه اکثریت مردم ایران دیگر ظاهراً مسلمان شده بودند، اما پس از هزار سال هنوز هم بر موازین اخلاقی و رفتار ایرانی‌شهری می‌زیستند و تازه در دو سده گذشته در برابر تهاجم فرهنگی شیعه‌گری عقب‌نشینی کردند.

این شاهان شیعه صفوی بودند که «رسوم قبایل چادرنشین ترک آسیای میانه» را بدین صورت رواج دادند، که همواره گروه چهل نفری از آدمخوارانی را همراه داشتند که به اشاره‌ای «مجرمان را زنده زنده

می خوردند». تا اوایل دوران قاجار نیز فقط ملایان بودند که مخالفان خود را به قتل می رساندند. چنانکه بنا به گزارش تاریخی، در زمان فتحعلی‌شاه، محمدعلی بهبهانی (1802-1732م.) حاکم شرع کرمانشاه و بزرگ خاندان حکومتگر بهبهانی، معصوم علی‌شاه، رئیس صوفیان، را بدست خود به قتل رساند و جسدش را به رود قره‌سو انداخت.

بنا بر این شگفتی آقاخان کرمانی از کشتار وحشیانه و گستردگی با بیان بی‌دلیل نبود، زیرا تیراندازی دو جوان بابی به ناصرالدین‌شاه، در واقع بهانه لازم برای حملۀ ملایان به بابیان بود که تابحال در برابر گرایش گستردۀ مردم به «مهدی موعود»، بساط خود را در حال برچیده شدن می دیدند و اینک می توانستند در سایه خشم دربار، نه تنها از بابیان، بلکه از همۀ مخالفان و رقیبان خود نیز انتقام بگیرند.

این آغاز روندی بود که در تمامی دوران پنجاه سالۀ ناصری ادامه یافت و به تسلط کامل ملایان بر جامعۀ ایران و گسترش فرهنگ انسان‌کش شیعی منجر شد. بدین سبب نیز برای اغلب تاریخ‌پژوهان چیستانی است که چگونه از درون چنین جامعه‌ای انقلاب مشروطه پدید آید؟ البته آنان یا نخواستند و یا نتوانسته‌اند در ساختار جامعۀ شیعه زده ایران وجود دگراندیشان مذهبی را ببینند، که هرچند تاریک‌ترین دوران ایران را در زیر فشار ملایان می‌گذرانند، اما مبارزه آنان برای بقا در واقع پاسداری از فرهنگ مشترک ایران‌شهری نیز بود. گرچه ملایان می‌کوشیدند اقلیت‌های زرتشتی، یهودی و ارمنی را در محلاتی گردآورند تا از دیگر ایرانیان جدا باشند، اما وجودشان با رفتار و کرداری متفاوت از شیعیان، نه تنها از سقوط ایران به اعماق توحش کامل جلوگیری می‌کرد، بلکه با احیای فرهنگ ایران‌شهری زمینه را برای رویداد انقلاب مشروطه فراهم آورد.

ارزش واقعی جامعه در میزان رشد اخلاق اجتماعی و موازین مدنی است، که مرزهای رفتار فرد را تعیین می‌کند و درونمایۀ اصلی آن میزان نیکخواهی فردی و مسالمت‌جویی اجتماعی است. درست است که در کشورهای پیشرفته نیز گاه و بیگاه کسانی به جنایات حیرت‌انگیزی دست می‌زنند، اما آنان بیماران روانی هستند، درحالی‌که در کشورهای جهان سومی خشونت و انتقام‌جویی نهادی اجتماعی است که بطور روزمره توحش فردی و جمعی را تأیید و تشویق می‌کند.

نکته مهم تاریخی در دوران قاجار این است که بیشک اگر در آن زمان

که ملایان جامعه را در قبضه قدرت خود داشتند، می‌توانستند خوی شیعی را به روبنای انحصاری جامعه بدل کنند، ایران هرگز قادر نمی‌بود، از آن مفاک تاریخی بیرون بیاید و هیچگاه انقلاب مشروطه پدید نمی‌آمد. برای درک مطلب باید گسترده‌تر دید و به دگراندیشانی نظر کرد که با کمیت چند درصدی در حاشیه جامعه، همان ارزشهایی را پاسداری می‌کردند که بخش بزرگ ایرانیان به ظاهر مسلمان شده نیز بدان پایبند بودند. بنابراین حتی در دوران سیاه قاجار نیز در اکثر ایرانیان همچنان راستی در گفتار و خشونت پرهیزی در رفتار، نهادینه بود.

مثلاً اگر بپرسیم که چگونه در آغاز دوران پهلوی خشونت و خونریزی‌های گذشته تا حد زیادی از فضای فرهنگی جامعه ایران رخت بر بست و تا پایان این دوران هرچه بیشتر جای خود را به تفاهم و همزیستی میان هم ایرانیان می‌داد، شکی نیست که این را تنها مدیون حکومتی نیستیم، که خود ابزار بگیر و ببند بود، بلکه در درجه نخست بدین علت که اقلیت‌های مذهبی توانستند با استفاده از آزادی‌هایی بی‌سابقه، بر فضای فرهنگی و اخلاقی جامعه اثر بگذارند و پذیرای رفرم‌های اجتماعی (مانند رفع حجاب زنان) باشند.

بدین ترتیب ایرانیان بخوبی می‌توانستند با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود تاریک اندیشی و خشونت فزایی ملایان را بطور بازگشت ناپذیر براندازند، اما متأسفانه دو عامل خارجی و داخلی بر این روند ضربات سختی وارد آوردند:

— برای شناخت «عامل خارجی» باید به دوران قاجار بازگردیم و بینیم که جنبش بابی با سرکوب وحشیانه و روزمره از میان نرفت و پیروان آن در دو شاخه ازلی و بهائی با کمیتی بالا در حاشیه جامعه تثبیت شدند. در این میان شاخه بهائی پرشمارتر بود و از یک طرف با احیای فرهنگ ایران شهری و از طرف دیگر با طرح مطالبی نو، از تأثیر بیشتری برخوردار شد. تفاوت رفتار بهائیان با بابیان چنان بود که از نظر «ادوار براون» نیز پنهان نماند. رأی او در این باره، چنانکه خواهیم دید، افشاگر سیاست انگلیس در ایران بود. او نوشت:

«بهاءالله جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و.. به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهند... (اما) بابی‌های اصلی، برعکس، مسلکشان بکلی بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می‌کردند، ولی در کمال اطمینان و

یقین می خواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می دانستند...» (2)

آیا جای شگفتی است که ادوارد براون، کارگزار وزارت خارجۀ انگلیس، بجای آنکه کوشش برای رشد اخلاقی ایرانیان را ستایش کند، با بیانی را می ستاید، که هنوز از اخلاق داعشی رها نشده بودند؟ او با این جمله نشان می دهد که چگونه در دو سدّ گذشته پشتیبانی انگلیس از ملایان ضامن عقبماندگی فرهنگی و خشونت‌فزایی در جامعۀ ایران بوده است. شاهد آنکه، در تاریخ معاصر هیچگاه مأموران انگلیسی مورد آزار قرار نگرفتند، اما به سال 1829م. به تحریک میرزا مسیح مجتهد، سفارت روسیه در تهران مورد حمله قرار گرفت و بسیاری از جمله، الکساندر گریبادوف، وزیر مختار روسیه، به قتل رسیدند و یا به سال 1883م. امت وحشی در روز روشن رابرت ایمری Imbrie نایب کنسول سفارت آمریکا را به «جرم» آنکه می‌خواست از سقاخانه‌ای عکس بگیرد به قتل رساند.

— ضربۀ بزرگ دیگر بر کوشش ایرانیان برای عقب راندن خشونت و خرافات ضربه‌ای «داخلی» بود و به رشد شگفت‌انگیز جریان چپ در ایران بازمی‌گردد. این جریان اصولاً تنها بدین سبب توانست در جامعۀ ایران در زیر نفوذ ملایان پابگیرد، که بسیار زود و سریع دریافت که تنها راه رسیدن به هدف، کرنش در برابر ملایان و تعهد به «احترام به عقاید عامّه» بود. درحالی‌که به شهادت کسروی اگر جز این بود نه تنها از «آل‌عبا» اجازه فعالیت نمی گرفتند، بلکه سرنوشت دیگر دگراندیشان مذهبی در انتظارشان می‌بود. چنانکه در اوان کار:

“سیدی در اردبیل ... برعلیه حزب توده برخاسته و آنها را تکفیر کرده و مردم را بکشتنشان تحریم نموده، زنها را بنام ارتداد شوهرانشان، از آنها جدا گردانیده بشوهر دیگر داده...” (3)

همسویی و همدستی کمونیست‌ها با ملایان (که حتی گاهی «منبر خود را در اختیار ناطقان توده‌ای می گذاشتند») رمز موفقیت آنها در گسترش تبلیغات مزورانه «عدالت‌طلبی و پیشرفت خواهی» در میان نسل جوان ایران بود. بدین ترتیب رشد شگفت‌انگیز «جنبش چپ» درست به سبب ظاهر آراسته و مدرن آن، ضربه‌ای سخت بر کوشش برای رشد انسانیت در جامعۀ ایران وارد آورد. خاصه آنکه برخورد حزب توده با مخالفان و دگراندیشان (به نمونۀ گروه ترور در اطراف خسرو روزبه) دستکمی از برخورد ملایان نداشت. این تازه روش حزب توده بود، که ظاهراً ترور

را محکوم می‌کرد، وگرنه تأثیر عملکرد گروه‌های تروریستی که به نام «چریک‌های فدایی» قتل و ترور را بر پرچم خود نوشته بودند، روشن‌تر از آن است که به اشاره‌ای نیاز داشته باشد.

بنابراین چنانکه نگاهی کوتاه به تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد، صرف‌نظر از قدرت‌یابی ملایان در دو سد گذشته، نه برخورد با «غرب» و نه «جنبش ترقی‌خواه چپ» و نه حتی شبکه گسترده آموزش و پرورش، هیچ‌یک کمکی به شکست واقعی و ماندگار فرهنگ خشونت‌طلبی وارد نکردند. از این نظر نیز منطق تاریخی حکم می‌کند، که عقب رفت نسبی فساد اخلاقی و خشونت در سطح جامعه (بویژه در دوران پهلوی دوم) را متناسب با نفوذ اجتماعی پیروان ادیان غیراسلامی ببایم.

بدین سبب نیز پس از انقلاب اسلامی کوشش همه‌جانبه ملایان برای راندن پیروان اقلیت‌های مذهبی از ایران با توجه بدانکه آنان کوچکترین مانعی در راه قدرت‌یابی انحصاری ملایان نبودند نیز شق دیگری بجا نمی‌گذارد از اینکه نفوذ آنان بر جامعه سدی در برابر گسترش ضدفرهنگ شیعی بود و باعث شد که این بار شیعه‌گری در مقابل دیدگان شگفت‌زد ایرانیان با هم‌جوانب ضدانسان‌یاش بر سراپای جامعه سایه افکند و به جهانیان چهره زشت عقب‌ماندگی کشور را نشان داد. شاخص این روند به باد رفتن سریع هم‌دستاوردهای حقوقی زنان بود، که چون در جامعه شیعه‌زده نهادینه نشده بود، با کوچکترین مقاومتی از سوی مردان برخورد نکرد.

برگ برند دیگر ملایان سیاست‌زدگی تود ایرانی است که دستگاه تبلیغی حکومت اسلامی با هر ترفندی بدان دامن می‌زند و توده را وامی‌دارد، بجای پرداختن به مشکلات «پیش پا افتاده» مانند حجاب اجباری، تحقیر و توهین به دگرنانیشان مذهبی و حقنه فقه شیعی ... دربار مسایل و بحران‌های بین‌المللی اظهار نظر کنند.

ماشالله آجودانی نخستین فرهیخته ایرانی است که با توجه به سیاست‌زدگی ایرانیان مطرح نمود، مشکل اساسی جامعه ایران عقب‌ماندگی فرهنگی است و بدون حرکتی محسوس در این زمینه، تغییرات سیاسی نقش مثبتی در پیشرفت جامعه نخواهند داشت.

اعتراف می‌کنم در برخورد نخست با نظرات ایشان در این زمینه، بنظرم رسید که آجودانی با چنین استدلالی گذار از حکومت اسلامی را به آینده ای دست‌نیافتنی موکول می‌کند! درحالیکه گذار از حکومتی که هر روز بیش از دیروز ایران را بسوی نابودی کامل به پیش می‌

برد، وظیفه عاجلی است که نمی توان آن را به «کار فرهنگی» واگذار کرد!

اما هر روز که سقوط اخلاقی و انحطاط فرهنگی جامعه شیعه زده ادامه می یابد، این پرسش خود را بیشتر تحمیل می کند که تحول سیاسی بدون تحرک مثبت فرهنگی، نه تنها دواي دردهای ایران نیست، بلکه می تواند آخرین ضربه بر پیکر موریانه خورد جامعه ایران باشد. البته از ترفندهای مهم حکومت اسلامی نیز همین است که چنان جلوه می دهد که تضادهای جامعه ایران چنان عمیق و همه جانبه شده که با از میان رفتن حکومت اسلامی منفجر خواهد شد.

اما چون نیک بیاندیشیم و درک درستی از «فرهنگ» داشته باشیم، به روشنی خواهیم دید که در جامعه ای که در آن ناراستی چنان گسترده شده که راستگویی عملی انقلابی است و فساد چنان رونق دارد، که شرم به کیمیایی بدل شده، هیچگاه مردمانی که به دروغ و دورویی خو گرفته اند، نخواهند توانست با وجود نارضایتی فراگیر به همزبانی برسند و در برابر حکومت جهل و جرم دست در دست هم بپا خیزند. بنابراین آلودانی حق دارد، که مبارزه «سیاسی» با حکومت اسلامی، بدون مبارزه فرهنگی، چنانکه چهار ده گذشته نشان داده است، اصولاً بنیان نیکی نمی یابد. برعکس، در جامعه ای که میلیون ها ایرانی در نشست های خانوادگی و میهمانی ها با حکومت اسلامی مخالفت می کنند، اما نظارت بر رعایت حجاب اسلامی برای وابستگان را نیز وظیفه خود می دانند، افشای فرهنگ بیابانگردی که بر دو پایه «ناموس» و «غیرت» استوار است، عاجل ترین وظیفه است.

براستی که هر قدمی در راه بازیافت راستی و درستی اخلاقی، گامی برای گذار از حکومت اسلامی نیز هست. زیرا دموکراسی تنها در جامعه ای می تواند استوار شود، که در آن توده به «شهروندان» آزاده و مسئولی بدل شده باشد، که به شهادت مدنی از ارزش های انسانی دفاع می کنند. در چنین جامعه ای روابط و وابستگی های قبیله ای درهم شکسته، هیچکس «ناموس» دیگری نیست، «غیرت» جای خود را به کوشش برای رشد آزادگی نزدیکان داده است و «حمیت» چیزی نیست، جز استواری در دفاع از دستاوردهای فرهنگی و انسانی.

تیر 1399

(1) میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، انتشارات نیما، ص 180

(2) ادوارد براون، نقطة الکاف، میرزا جانی کاشانی، مقدمه

میزگرد جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لا ئیک ایران

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لایک ایران پس از گردهمایی دهم خود در 9 و 10 ماه مهی ۲۰۲۰، برآن شد که با برگزاری نشست‌ها، میزگردهای سیاسی و دعوت از فعالان سیاسی مستقل، دموکرات، لائیک و آزادی‌خواه، به سهم خود در راه پیشبرد اهداف و سیاست‌های مبنی بر جمهوری، دموکراسی و لایسیسته کوشا باشد.

در این راستا، رویدادهای اخیر خشونت پلیسی و برخوردهای نژادپرستانه در آمریکا و به‌طور کلی مسأله‌ی خشونت در جهان و ایران، ما را ترغیب کرد که سلسله گفتگوهای عمومی به گرد بررسی خشونت و زوایای مختلف آن و همچنین اعمال خشونت دولتی در ایران برگزار کنیم.



خشونت در جهانِ امروز

سخنرانان:

ژاله وفا : بررسی روش‌های خشونت زدایی.
فرامرز دادور : خشونت نهادینه‌شده، نقش پلیس و
ایده‌های نژادپرستانه.

جمعه 3 ژوئیه 2020، ساعت 19:30 به وقت اروپا
تالار (پالتاک) جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک
ایران

Asia and pacific

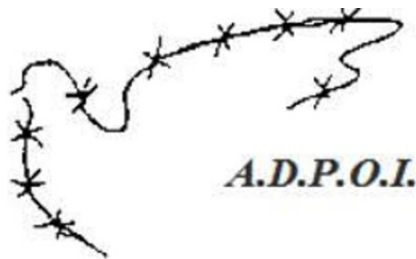
Iran

Jomhouri Khahan Democrat va Laic Iran

سرکوب گسترده و محکومیت های سنگین

جمهوری اسلامی:

چند "عفو" نمایی، سرکوب گسترده و محکومیت های
سنگین!



انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران؛ پاریس

شرایط خطرناک زندان های جمهوری اسلامی، به ویژه در دوران شیوع بیماری کووید-19، که بر ناامنی زندان ها افزوده است، مانع از ادامه دستگیری پردامنه فعالان اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دانشجویان، معلمان، روزنامه نگاران، فعالان محیط زیست و حامیان جنبش کارگری نشده است.

جمهوری اسلامی که از سوی افکار عمومی در درون ایران و نیز در خارج از کشور زیر فشار است، و از نظر بهداشتی با مدیریت بسیار بد واگیری ویروس کرونا، شرایط خطرناک و نامطلوبی برای مردم ایجاد کرده، از طرفی تعدادی از محکومان سال گذشته مراسم اول ماه مه و ... را "عفو" می کند. و از سوی دیگر شرایط بد اقتصادی را بر مردم تحمیل می کند. ارزش پول "ملی" چنان افت کرده که روز به روز بر تعداد مردم زیر خط فقر افزوده می شود. و رژیم، لگام گسیخته، بر سرکوب همه اقشار جامعه افزوده است.

تعداد دستگیر شدگان و محبوسان چنان زیاد شده که سازمان های مدافع حقوق بشر به هشدار پرداخته اند، و از جمله، عفو بین المللی کارزار جمع آوری امضا برای اعتراض به حکومت اسلامی و جهت آزادی بازداشتی ها و زندانیان به راه انداخته است.

فهرست زندانیان "جدید" یا "دوباره" به زندان رفته، طولانی است. شرایط زندانیان قبلی، از جمله خانم نرگس محمدی بسیار وخیم است. وضع بهداشتی زندان ها اسف بار است. دانشجوی ممتاز، علی یونسی در زندان به کُرونا مبتلا شده است. خانم نسرین ستوده وکیل مدافع حقوق انسانی دومین سال زندانش را می گذراند. پژوهشگران و فعالان محیط زیست، مدت های طولانی به دلایل واهی در زندان به سر می برند. از جمله خانم هاجر سعید پس از بازداشت، به زندان سنندج منتقل شده است. دو زندانی زن، خانم ها زینب جلالیان و سهیلا حجاب که به زندان

قرچک منتقل شده بودند، برای اعتراض به این اقدام غیر انسانی و شرایط نامطلوب زندان، دست به اعتصاب غذا زده اند. پیکر بی جان دانشجوی زندانی، خلیل مرادی را در کرمانشاه به خانواده اش تحویل داده اند.

دیروز، خانم سپیده قلیان، پس از تهدیدهای فراوان، دوباره به زندان منتقل شد. فاروق ایزدی پناه، محقق و مترجم بهائی را به ده سال زندان محکوم کردند.

در زمستان گذشته، پژوهشگران محیط زیست، نیلوفر بیانی و مراد طاهباز (10 سال)، هومن جوکار و طاهر قدیریان (8 سال)، امیرحسین خالقی، سپیده کاشانی و سام رجبی (4 سال) به زندان های طولانی محکوم شدند. در فروردین امسال نیز، رشید ناصرزاده خبرنگار و فعال محیط زیست به 6 سال زندان محکوم شد.

روز 31 خرداد، سه عضو کانون نویسندگان ایران، آقایان رضا خندان مهابادی، بکتاش آبتین و کیوان باژن با محکومیت 6 ساله به زندان فراخوانده شدند. شهرام صفری، روزنامه نگار به 91 روز حبس محکوم شد. ابوالفضل نژادفتح دانشجوی دانشگاه تهران، از بازداشتی های اعتراضات آبان 1398، به صورت غیابی به 5 سال زندان محکوم شد.

هاجر سعیدی فعال محیط زیست که همراه با چند تن دیگر از فعالان محیط زیست بازداشت شده بود، به زندان سنندج منتقل شد. فشار، تهدید و زندان و آزار فعالان محیط زیست، ماه هاست که ادامه دارد.

مسعود حکم آبادی، تهیه کننده تئاتر به 3 سال حبس محکوم شده است.

مهدی نیکبخت، شاعر، به دلیلی ناشناخته، روز 18 خرداد به قتل رسیده است.

در ادامه سرکوب جمعیت های زنان، ناهید شقاقی، اکرم نصیریان، مریم محمدی و اسرین درکاله از اعضای "ندای زنان ایران" برای تحمل 5 ماه زندان، به زندان اوین فراخوانده شده اند. راحله راحمی پور، فعال امور زنان را نیز به دادگاه فراخوانده اند.

خسرو صادقی بروجنی، جامعه شناس و روزنامه نگار حوزه کار و امور اجتماعی به 7 سال و کیوان صمیمی روزنامه نگار به سه سال زندان محکوم شده اند. دادگستری مازندران اعلام کرد که 28 مرد و 14 زن از اعضای گروه "امید آزاداندیش" را به جرم "شیطان پرستی" بازداشت

کرده است.

سیامک میرزایی، فعال آذربایجانی به یک سال و 10 روز زندان محکوم شده است. زرتشت احمدی راغب، فعال مدنی بازداشت شده است. روز 27 خرداد، شاپور احسانی راد، فعال کارگری و عضو اتحادیه آزاد کارگران در ساوه با شش سال محکومیت، بازداشت شده است.

حیدر قربانی، شهروند کرد در شرایط نامعلومی همچنان در زندان اوین به سر می برد. آرش گنجی مترجم، منشی هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران بازداشت و به زندان اوین منتقل شده است. ناصر اشجاری، فعال مدنی تهرانی به شش ماه زندان محکوم شده است.

بخش بزرگی از مردم ایران به خاطر فقر در شرایط بسیار بدی زندگی می کنند، و هر از گاهی شاهد رخداد های دهشتناکی هستیم. روز 21 خرداد، عمران روشنی مقدم، کارگر نفت، در شهر هویزه و در محیط دکل نفتی، در اثر فشار زندگی، فقر و عدم دریافت حقوق عقب مانده، خود را حلق آویز کرد.

این رخداد ها، سرکوب ها، زندان و شکنجه، هیچ انسانی را بی تفاوت نمی گذارد. جنایات رژیم جمهوری اسلامی بر کسی پوشیده نیست. افشای این جنایت ها ضروری است ولی کافی نیست. نهادهای دفاع از حقوق بشر و انجمن های دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و عقیدتی موظفند بر تلاش خود بیافزایند، تا با افزایش فشار های بین المللی، در کنار اعتراضات مردم، جمهوری اسلامی را وادار به احترام به حقوق اولیه انسانی بکنند.

آمار بالا نشان می دهد که جمهوری اسلامی برای تهدید و ترساندن مردم، به کارزار سرکوب گسترده ای دست زده است. دوشنبه 22 ژوئن، خبر رسید که چند نفر از مسئولان "جمعیت امدادگرامام علی" را دستگیر کرده اند، چرا که حتی کمک به مردم، باید در انحصار کمیته های وابسته به حکومت باشد.

ما هم آوا با مردم ایران، به این احکام زندان اعتراض می کنیم و این بازداشت ها و سرکوب ها را محکوم کرده، از نهادهای مترقی دعوت می کنیم که نسبت به تداوم سرکوب مردم ایران واکنش نشان دهند.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی- عقیدتی در ایران؛ پاریس

دوشنبه 22 ژوئن 2020 - دوم تیر ماه 1399